

کربلای تو روشن بود

رقبه ندیری

امیدهای ناامید

متیره درخشنده

عمو! کاری بکن باران بگیرد
میادا اصغر عطشان بمیرد
یتیمان تشنه لب، چشم انتظارند
به سقای حرم امیدوارند
یتیمان چشم در راهند، اباالفضل!
یتیمان آب می‌خواهند، اباالفضل!
به دل گویند در بیداری و خواب
عمو می‌آورد مشکى پر از آب
یتیمان شب شد و امیدشان مرد
گرسته، خسته، تشنه خواب‌شان برد
یتیمان خواب دیدند ای علمدار!
کنار علقمه سروی نگونسار
دو دست و مشک آبی خشک و پاره
دلی خونین و جانی پرشراره...

اذن سبز، مرگ سرخ

نسیه ساری‌خانی

آسمان می‌طلیبت آن روز
فرستی بود که پرواز کنی
در میان عطشی جان‌فرسا
عقدۀ حادثه را باز کنی
*
مرد دریا به تو می‌اندیشید
به دو چشم که پر از شبنم بود
به لبی غرق غزل‌خوانی آب
به نگاهی که شبیهش کم بود
*
مرد دریا به تو پاسخ می‌داد
اذن سبزی به دل مرگی سرخ
ناگه از شاخۀ تاریخ افتاد
بر دل خاطره‌ها برگى سرخ
*
چشم مجروح زمان می‌چرخید
کمر تائیه‌ها خم می‌شد
لحظه‌هایی که تو جان می‌دادی
گویی از عمر زمین کم می‌شد
*
آسمان غرق نگاهی مهیوت
خاک در زرف‌ترین خون‌خواری
بعد از آینه و دل‌داری سنگ
خون بیدار خدا شد جاری
*
نفس سرد زمین بند آمد
معنی واقعه، دریایی شد
از دل لاله معصوم حسن
با لب تیغ پذیرایی شد

تو را از کدام واقعه می‌توان نوشت؟ که تمام و کمال به تحریر درآیی. کدام حادثه کلیت تو را دربرمی‌گیرد؟ از کدام شعر سرریز نمی‌شوی؟ در کدام قالب می‌گنجی؟ در کدام مرثیه تشریح می‌شوی آن‌سان که سزاوارت باشد؟

خداوند تو را شگرف آفریده است. اندیشه ما به ژرفای خلقت نمی‌رسد. اوج وجود هستی تو است. ذهن ما تو را آن‌سان که هستی درنیافته است، اما می‌داند اگر نبودی کسی کم بود. تاریخ در امتداد بی‌حوصلگی خاک می‌خزید. اگر نبودی آفرینش تعلیق نداشت. یحیی بی‌تفسیر می‌ماند. حقیقت، آزادگی و شرافت معنا نمی‌یافت. اگر نبودی نور به یغمای یزید می‌رفت و شام همه جا را فرامی‌گرفت. اگر نبودی شاخه‌های رستگاری به نفع نان بنی‌امیه هیزم می‌شد.

اما هستی، به موازات هرچه هست، وقتی که تمام قد ایستادی و برفراز عاشورا قد علم کردی اوج بی‌زمانی بود و زمین زیر پایت وسعت بی‌مکانی، که تو حصار زمان و مکان را از ابتدای آفرینش شکسته‌ای.

مظلومیت تو توانایی‌ات را خدشه‌دار نمی‌کند تو می‌توانستی اگر می‌خواستی زمین و هرچه در آن را به قبضه قدرت خویش درآوری. می‌توانستی آسمانیان را به یاری بخواهی و طایفه جن را به سوی خویش بطلبی اگر آدمیان از تو سرباز می‌زدند، اما آن وقت هم تاریخ حرفی برای گفتن نداشت که تو با افسانه‌ها می‌آمیختی و فهم ما به پلیدی کاخ سبز نمی‌رسید. هر مفهوم با ضدش شناخته می‌شود و تو مقابل یزید بودی، و خداوند می‌خواست تو را کشته ببیند تا فرزندان آدم به داغ چون تویی مبتلا باشند. سوزی که هیچ وقت به فراموشی نخواهد رفت، و تو بی‌جبر به سمت تقدیر رفتی. با مشعل‌هایی که آتشکده‌های فارس را به سخره گرفتند.

و کربلای تو روشن بود آن شب که آتش‌ها را فرو نشاندی تا هر که خواست پی کار خویش رود. عاشورایت تشنگی کائنات را سترد و در کام خشکیده‌اش جرعه‌جرعه بهت و حیرت و آگاهی ریخت.

